

به یاد

۱۴

مرداد

رویدادهایی که به
انقلاب مشروطیت
انجامید

دکتر ابراهیم تیموری



مقاله دیگری می خواهد.

سرفرانک لاسلز (وزیر مختار وقت انگلیس در ایران که در بحبوحه قیام مردم در مخالفت با رژی وارد محل مأموریت خود در تهران گردید پس از چند ماه که با اوضاع و احوال امور ایران آشنایی پیدا کرد و با اشخاص مطلع گفتگو نمود، در گزارشی مقارن لغو حکم تحریم تنباکو پس از اشاره به رویدادهای ایران و بخصوص حوادث اصفهان و تبریز و تهران و قدرتی که روحانیون از خود نشان دادند و اطاعت صادقانه توده مردم از آنان و ضعف و ناتوانی حکومت ناصرالدین شاه و امین السلطان وزیر اعظم او در جلوگیری از آن حوادث، می گوید خطر ناشی از آثار و نتایج وضعی که در ایران به وجود آمده خیلی فراتر از لغو امتیاز کمپانی انگلیسی توتون و تنباکو است:

«اشخاصی که مدتهاست در ایران اقامت گزیده اند از اعمال قدرت روحانیون، هم بواسطه مخالفتشان با دولت و هم به لحاظ اطاعت بی چون و چرای مردم از اوامر آنها اظهار تعجب می کنند، تعجب نسبت به تحریم چیزی (تنباکو) که طبق قوانین شرع ممنوع نیست و اکنون

بی تردید انقلاب مشروطیت از مهم ترین رویدادهای تاریخ ایران است. اما با آنکه بیش از نود سال از این حادثه مهم می گذرد هنوز نکاتی درباره آن همچنان تاریک و مبهم باقی مانده است. ریشه های انقلاب مشروطیت را باید در سالهای خیلی قبل از آن واقعه جستجو کرد، سالهایی متممادی که توده مردم در زیر بار ظلم و جور هیئت حاکمه دست و پا می زدند و ناله می کردند تا به تدریج زمینه قیام عمومی فراهم گردید و همه به پا خاستند و با حکومت خودکامه به مبارزه پرداختند. واقعه تحریم تنباکو به رهبری روحانیون و موفقیت در لغو امتیاز رژی و بیرون کردن کمپانی انگلیسی به مردم ایران جرأت بخشید تا با عزمی راسخ و شتابی بیشتر برای رهایی از قیدوبندهای استبداد بکوشند. از تاریخ لغو حکم تحریم تنباکو در جمادی الثانی ۱۳۰۹ (ژانویه ۱۸۹۲) تا صدور فرمان مشروطیت در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ (اوت ۱۹۰۶) پانزده سال طول کشید. در این مدت تقریباً ماهی نبود که در شهرهای ایران به بهانه های مختلف مانند گرانی یا کمبود نان و آذوقه، زورگویی حکام در گرفتن مالیات و عوارض، تأخیر در پرداخت حقوق و دستمزدها یا مصادره اموال و غیر آن شورش و اغتشاشی روی ندهد که شرح آنها

استعمال آن زشت‌ترین و بدترین گناه حتی بدتر از استعمال چیزهایی می‌باشد که در خود قرآن منع گردیده است. در توجیه این وضع به من می‌گویند اگر نارضایی عمومی که سرتاسر ایران رافرا گرفته نبود، برای روحانیون امکان نداشت چنین قدرتی به دست آورند. مردم با اطاعت از آنها امید دارند که امور تاحدی اصلاح گردد و چاره‌ای برای رفع شکوه و شکایت که بی‌تردید ناشی از رنج و عذاب آنهاست بشود...»^۲

وزیرمختار نامبرده (سرفرانک لاسلز) پس از لغو امتیاز تنباکو که به برچیده شدن بساط کمپانی و کاهش نفوذ انگلیس در ایران منجر گردید می‌گوید امین‌السلطان وزیر اعظم این وضع و بطور کلی اوضاع اغتشاش آمیز ایران را نتیجه تحریکات و دسیسه‌های پسران شاه یعنی ظل‌السلطان (مسعود میرزا) و نایب‌السلطنه (کامران میرزا) می‌داند. به نظر امین‌السلطان، این دو نفر که به اصطلاح می‌خواهند از آب گل آلود ماهی بگیرند از آن جهت خواهان اوضاع اغتشاش آمیز ایران هستند که تصور می‌کنند پس از مرگ پدرشان می‌توانند قدرت را به دست آورند: ظل‌السلطان حاکم اصفهان با اتکاء به نفوذی که در جنوب ایران دارد و کامران میرزا وزیر جنگ به پشتوانه مقبولیت در میان سپاهیان. اما امین‌السلطان حساب‌های این دو نفر را درست نمی‌داند.

«حکومت ایالات و دیگر مقامات بالا با ترتیب معینی توسط شاه به کسی که بیشتر پول می‌پردازد برای مدتی کوتاه فروخته می‌شود، بطوری که کشور مورد غارت و چپاول قرار گرفته و اداره آن بی‌نظم گشته است. حکومت مرکزی ضعیف است و نه مقامات ایالات و نه روحانیون که قدرتشان فوق‌العاده زیاد شده به دستورهای آن وقعی می‌نهند. اوضاع مالی مغشوش است... حقوق افراد قشون و کارکنان کشوری عقب افتاده است. ارتش مرگب از یک عده افراد بی‌ارزش است که نه اسلحه کارا و قابل استفاده‌ای دارند، نه تمرینی دیده‌اند و نه دارای دیسیپلین هستند. در این کشور دادگاههای عدالت که قابل اعتماد باشد نیست و تقریباً جاده‌ای وجود ندارد، بطوری که این وضع کاملاً مانع توسعه بازرگانی است و بالاخره کشور غرق در پول‌های مسی است که موجب ضرر و زیان طبقات فقیر می‌گردد و موجب شورش‌هایی برای نان می‌شود. یکی از علل اصلی این اوضاع آزمندی و ضعف شاه است. فقدان اراده و شهامت در شاه باعث توسعه تأسّف آمیز قدرت طبقه روحانیون شده که ایرانیان به آنها علاقه چندانی ندارند. تقاضای مستمر او (شاه) برای پول سرانجام می‌تواند باعث فقر و خانه خرابی عمومی بشود. اما شاه تنها مقصر نیست. ولیعهد (مظفرالدین شاه بعدی) مرد ضعیفی است و آذربایجان ایالت شمال بطور خطرناکی گرفتار سوء اداره می‌باشد. ظل‌السلطان جلوی توسعه بی‌نظمی‌ها را در جنوب نمی‌گیرد و احتمال دارد خودش در دامن زدن به این وضع بار و روحانیون همدست باشد. بسر سوّم و مورد علاقه شاه یعنی نایب‌السلطنه (کامران میرزا) که فرماندهی ارتش را به عهده دارد با سوءاستفاده‌های مالی در قشون خود را متمول می‌سازد. صدر اعظم (امین‌السلطان) به تدریج تقریباً همه کارهای ادارات دولتی را به دست گرفته و قادر نیست خود را از آنها رها کند. هرچند در اداره کردن شاه و مبارزه با دشمنان زیادی که دارد مرد زیرک و جسوری است، اما قابلیت و قدرتی در اداره سازمان کشور نشان نداده است...»^۳

بالاخره ناصرالدین شاه در روز ۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۱۳ (اول ماه مه ۱۸۹۶)

سرفرانک لاسلز پس از گفتگویی که در پاییز سال ۱۳۱۰ (۱۸۹۲) با قوام‌الدوله وزیر امور خارجه به عمل آورده می‌گوید به عقیده قوام‌الدوله وضع از این که در ایران هست بدتر نمی‌شود. در ایران نه مدیریتی هست، نه عدالتی و نه امنیتی. خود او فقط اسماً وزیر امور خارجه است و اجازه ندارد حتی بداند که چه کارهایی انجام می‌شود. هر کس که در کشور ثروتی دارد نمی‌تواند مطمئن باشد که با کوچکترین بهانه‌ای آن را از او نمی‌گیرند. بارها و بارها خطری که از این وضع متوجه ایران است به شاه گوش زد شده، اما او گوشش به این حرفها بدهکار نیست.

امین‌الدوله وزیر پست درباره مدیریت و عدالت همین نظر را دارد و می‌گوید قوانین و مقررات خیلی عالی است اما اجرا نمی‌شود. محسن خان مشیرالدوله و مخبرالدوله وزیر تلگراف نیز کمابیش نظراتی مشابه دارند و همه شاه را که بیشتر تواناییش را از دست داده و آزمندی و طمع و رزیش از سابق بیشتر گردیده سرزنش می‌کنند.

ملك آراء (عباس میرزا) برادر شاه که در ایام سلطنت پدرش (محمدشاه) از موقعیت و اقتدار خیلی بالایی برخوردار بود و در اوایل دوران سلطنت فعلی (ناصرالدین شاه) مدتی تحت حمایت دولت انگلیس قرار داشت و چند سال در تبعید (عتبات) به سر می‌برد، وضع فعلی ایران را به حبه قندی تشبیه می‌کند که در لیوان آبی انداخته‌اند که به تدریج آب می‌شود و از بین می‌رود.

انتقاد از شاه منحصر به طبقات بالا نیست، فحش دادن علنی به اعلیحضرت در میان طبقات مردم امری عادیست.

ژنرال گوردون وابسته نظامی سفارت انگلیس می‌گوید در حال حاضر (سال ۱۸۹۲) روحانیون رهبران مردم پسند نهضت انقلابی هستند و با

به دست میرزا رضای کرمانی که قطعاً تحت تأثیر افکار عمومی مردم و اوضاع و احوال روز کشور قرار داشت به قتل رسید و پسرش با عنوان مظفرالدین شاه جانشین او گردید. در نتیجه اوضاع ایران از بدتر شد و منجر به قیام مردم برای عدالت و عدالتخانه و بعد مجلس شورای ملی گردید.

گزارش زیر که توسط گرانث‌دف^۸ کاردار سفارت انگلیس از رویدادهای ایران در سال ۱۹۰۶ (۱۳۲۴ هجری قمری) و پیش از آن تهیه شده می‌تواند تا حدی مبین اوضاع و احوال ایران در آن ایام انقلابی باشد.^۹

«سال ۱۹۰۶ (۱۳۲۴ هجری قمری) آغاز دوره بسیار مهمی در تاریخ ایران است، زیرا در آن سال اساس حکومت پارلمانی در این کشور ایجاد شد.

از مدتی پیش اوضاع ایران روز بروز بدتر می‌شد. شاه کاملاً در دست گروهی فاسد از درباریانی بود که از چپاول حکومت و کشور امرار معاش می‌کردند. او ثروتی را که در خزانه پدرش (ناصرالدین شاه) بود و به ارث به او رسیده بود، همچنین بیشتر املاک سلطنتی و ملی را از دست داد. در نتیجه مجبور شد به وام‌های خارجی متوسل شود و پولی را که از این طریق به دست می‌آورد به مصرف مسافرت‌های خارجی یا ولخرجی درباریان خود می‌رساند. هر سال مبلغی کسر در آمد ایجاد می‌شد و وام‌های کشور، روز بروز افزایش می‌یافت. به نظر می‌آمد که برای در آمد منبعی جز وام خارجی نیست و چنان که شهرت داشت این وام هم به همان مصارفی می‌رسید که وام‌های قبلی رسیده بود و عقیده عمومی بر آن بود که تحصیل وام نیز فقط با شرایطی میسر است که عملاً به استقلال کشور پایان می‌دهد. تعداد معدودی از جوانان و مردان آزادیخواه از این حقایق آگاهی داشتند و خودشان نیز از طرف دولت دست‌اندر کار انجام مذاکراتی به منظور گرفتن وام بودند. تنها مدیر لایق در این کشور موسیونوز بلژیکی است که شهرت دارد در مدت هفت سال خدمت خود ثروت زیادی اندوخته است و تصور می‌رود شخصاً علاقمند به گرفتن یک وام باشد که بدون تردید بدان وسیله هم به قدرتش و هم به منافعتش افزوده می‌شود، و دولت آماده است تا مذاکرات مربوط به گرفتن وام را هم به همین شخص بسپارد.

شمار زیادی از ایرانیان و بخصوص روحانیون از این حقایق بطور مبهم اطلاعاتی داشتند ولی عده کمی که کاملاً از جریان مطلع بودند نمی‌توانستند جزئیات را افاش کنند. در دوره اتابک سابق (میرزا علی اصغر خان امین السلطان) نهضت نیرومندی از کربلا (عتبات) علیه سیاستی که در نتیجه آن کشور به تدریج توسط شاه و درباریان به خارجی‌ها فروخته می‌شد، آغاز گردیده بود. صدراعظم تازه‌ای (عین‌الدوله)^{۱۰} انتخاب شد که گمان می‌رفت کارهای عمده او در جهت بی‌نیازی از نظارت و تسلط خارجی باشد. اولین اقدام او کوشش در اصلاح امور مالی به منظور بی‌نیازی از کمک خارجی بود. اما به محض

آنکه قدرت حکومت را به دست گرفت معلوم شد هدف اصلی و عمده او گرد آوردن پول و اندوختن ثروت می‌باشد. او با مشاور اصلی شاه (امیربهادر جنگ)^{۱۱} همدست گردید تا غنایم و اموال غارت شده را بین خود تقسیم کنند. حکومت ولایات را برای فروش به مزایده گذاردند، غلات احتکار شد و با قیمت‌های گزاف به فروش رسید و اموال دولت یا به سرقت رفت یا به نفع دو همدست توطئه‌گر فروخته شد، ثروتمندان از شهرستانها به تهران احضار می‌شدند و تحت فشار قرار می‌گرفتند تا مبلغ هنگفتی پول را از حلق آنها بیرون آورند، جلوی هر نوع ظلمی را با پرداخت پول می‌شد گرفت، اموال و حتی جان همه ایرانیان دستخوش هوی و هوس آنها بود. سرانجام معلوم شد که توطئه‌ای در شرف انجام است تا شاه ضعیف و ابله (مظفرالدین شاه) را معزول نمایند و ولیعهد (محمدعلی میرزا) را هم برکنار سازند. قرار بود به جای آنها شعاع السلطنه^{۱۲} پسر جوان تر شاه را بگذارند که حتی در خود ایران به لحاظ زورستانی و تعدی و اجحاف ضرب‌المثل است.

استقلال طلبی که قسمت شرقی اروپا را فرا گرفته و همچنین احساس غروری که به علت پیروزیهای ژاپن در میان اقوام آسیایی بیدار شده بود^{۱۳} باید به این علل و انگیزه‌ها اضافه گردد. طاغوت بزرگ استبداد و افکار واهی حکومت خود کامگی که بر جهان سایه افکنده بود از خارج شکسته می‌شد و از داخل زمینه تخریب و سقوطش فراهم می‌گردید.

در ماه دسامبر (۱۹۰۵) (شوال ۱۳۲۳) طوفان برخاست. حاکم تهران بدون هیچ عذر موجه دستور داد با بیرحمی پیر مرد سیدی را به چوب بستند.^{۱۴} عده زیادی از مجتهدین بزرگ در زاویه حضرت عبدالعظیم واقع در نزدیکی پایتخت «بست» نشستند و متحصن شدند. حکومت نهایت سعی را به عمل آورد که شاید با دادن رشوه یا با تهدید مقاومت آنها را در هم شکند، اما نتها نتیجه این اقدامات آن بود که هر کس تسلیم خواسته‌های حکومت می‌شد بلافاصله داغ خیانت بر پیشانی‌اش می‌خورد. شاه تسلیم گردید و وعده‌های مبهمی مبنی بر اعطای اجازه انتخاب نمایندگان از طرف مردم و اصلاح امور دادگستری و اداری داد. اما متحصنین تظلمات و شکایات خود را به صورتی روشن و مؤثر در بیانیه‌ای نوشتند و انتشار دادند. آنها میهن دوستی مردم ایران و عقاید و سنن مسلمانان واقعی را یادآوری می‌کردند و آشکارا حکومت شاه و درباریان او را مسئول صدمات به مردم ایران و بی‌آبرویی کشور می‌دانستند.

در اواخر ژانویه (۱۹۰۶) (ذی‌قعدة ۱۳۲۳) اولین مرحله اقدام پایان پذیرفت و متحصنین در کالسکه‌های خود شاه در حالی که جمعیت پرشور و شوقی آنها را همراهی می‌کرد به تهران بازگشتند. ظاهراً حکومت فکر می‌کرد خطر برطرف شده است. بین رهبران مردم و روحانیون اختلافی پیش آمد، زیرا علمای روحانی احساس می‌کردند عامل تازه‌ای به وجود می‌آید که برای اقتدار آنها مخاطره آمیز است.

هفته اول ماه ژوئیه ادامه یافت. در این موقع مجتهدان بزرگ در مساجد علیه صدر اعظم به وعظ و سخنرانی پرداختند و مردم را به شورش تحریک کردند. در یازدهم ماه ژوئیه (۱۸ جمادی الاولی سال ۱۳۲۴ هـ.ق) صدر اعظم دستور توقیف یکی از وعاظ معروف را که سید نسبتاً مسنی بود صادر کرد.^{۱۶} زنی که از نزدیکی محل می گذشت جریان توقیف را به مردم اطلاع داد و مردم برای رهایی سید به کوشش برخاستند. افسر فرمانده نیرو دستور شلیک به طرف مردم داد و چون سپاهیان از اجرای این دستور خودداری کردند خود او گلوله ای شلیک کرد و سیدی را در آن محل به قتل رساند. مردم به طرف قراولخانه هجوم بردند، سربازها چهار گلوله شلیک کردند و در نتیجه عده ای از هجوم کنندگان مجروح شدند. پس از مختصر درگیری سربازها منهزم و پراکنده گردیدند. جنازه سید مقتول به یکی از مساجد مجاور برده شد و عده زیادی در آنجا اجتماع کردند و خبر به مجتهدینی رسید که در آن نزدیکی بودند و بلافاصله آنها با عده کثیری از پیروان، خود را به محل رساندند. بازارها بسته شد و خیابان ها را انبوه جمعیت فراگرفت. مردان کفن پوشیده بودند تا آمادگی خود را برای جنگ تا مرگ نشان بدهند و زنان به سر و سینه خود می زدند و به حکومت دشنام می دادند. صدر اعظم و فرمانده کل قوا در حالی که عده زیادی محافظ سوار نظام اطراف آنها را گرفته بودند به تهران آمدند. شورایی تشکیل دادند و تصمیم به استفاده از نیروی نظامی گرفته شد. در نقاط مختلف بازار سرباز گماردند و اعلامیه ای از طرف دربار سلطنتی صادر گردید که اغتشاشات را محکوم می کرد و از روحانیون می خواست نظلمات و شکایات خود را بیان کنند ولی در آن خاطر نشان شده بود که صدر اعظم معزول نخواهد شد.

در دوازدهم ژوئیه (۱۹۰۶) (۱۹ جمادی الاول ۱۳۲۴) اوضاع تغییری نکرد. جمعیت در اطراف مسجد بزرگ (مسجد شاه) که محل اقامت علمای روحانی بود اجتماع کردند.

در سیزدهم ژوئیه (۲۰ جمادی الاول) دسته ای از مردم در حالی که فریاد «حسین حسین» بر می آوردند شروع به سینه زدن کردند. این عده در اطراف یک تیر چوبی که پیراهن خونین سید مقتول بر سر آن بود جمع شده بودند و در بازار حرکت می کردند. سربازان ابتدا کوشیدند از حرکت این دسته ها جلوگیری کنند و سرانجام به شلیک گلوله پرداختند و عده زیادی را مقتول یا زخمی کردند. سربازان جنازه کشته شدگان را جمع کردند و در نزدیکی شهر به خاک سپردند. خبر این حادثه وقتی به مسجد رسید که سید عبدالله مجتهد مشغول وعظ و سخنرانی بود. سید عبدالله در حالی که قرآن بر سر دست داشت پیام شاه را برای مردم قرائت کرد و گفت تقاضای آنها برای عدالت با شلیک گلوله روپرو شده است. از سیزدهم تا پانزدهم ژوئیه (۲۰ تا ۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۴) علما و مجتهدین در مسجد ماندند و در این مدت مسجد در محاصره سربازان بود و غذا و آذوقه محرمانه و با اشکال به آنها می رسید. سرانجام حکومت به روحانیون اجازه داد از آنجا خارج شوند مشروط بر آنکه مردم آنها را

حکومت عده ای از افراد سرسپرده را گرد آورد و گمان می کرد می تواند در صورت بروز اغتشاش به آنها متکی باشد. اقدام قاطعی برای اجرای وعده های شاه جز نامه مبهمی دایر بر وعده ایجاد عدالتخانه و یک قانون تازه و انتخاب مجلسی برای رسیدگی و مطالعه تمام مسائل مربوط به اصلاحات به عمل نیامد.^{۱۵} به زودی معلوم شد که در این مجلس حکومت می تواند رهبران جنبش اصلاحات را زیر نظارت و تحت اختیار داشته باشد و مجتهدان بزرگ نیز قلباً با نهضت مردمی همفکری ندارند. ظاهر آدر تهران آرامشی ایجاد شد ولی در شیراز و رشت مردم تداپیر سختی اتخاذ کردند تا از انتخاب مجدد پسران شاه بعنوان حاکم جلوگیری نمایند و اقدامات در هر دو مورد موفقیت آمیز بود. در خود پایتخت خیابانها و بازار ساکت بود اما وعاظ و سخنرانان همه روزه در مساجد به وعظ و سخنرانی می پرداختند که در یکی از این سخنرانی ها یکی از طرفداران مردم گفته بود «آنچه یک سال قبل جرأت فکر کردنش را هم نداشتیم آشکارا بر زبان رانیدیم». معروفترین واعظ تهران که یکی از شاهزادگان خاندان سلطنت بود^{۱۶} در هر روز جمعه در مخالفت با ظلم و فساد حکومت سخنرانی می کرد. از طرف حکومت دستور صادر شد که او را تبعید نمایند. مجتهدان بزرگ به تحریک مردم حکومت را زیر فشار گذاردند تا دستور خود را لغو کند و حکومت ناچار تسلیم گردید. در این حادثه عامل تازه ای معلوم شد، زیرا واعظ مزبور که از طرفداران اتحاد تمام «مسلمانان» بود از حمایت مخصوص و دوستی سفیر عثمانی برخوردار می شد. این جنبش نه تنها جنبه ملی داشت بلکه یک جنبش مذهبی هم بود و موجودیت دودمان قاجار را مورد تهدید قرار داده بود.

اکنون حکومت به روش سابق یعنی تشکیل یک «مجلس شوری» که از موفقیت های سابق خود می پنداشت متوسل شد. در این باره ناموفق نبود. کسی جرأت نمی کرد در آن مجلس صریح و بی پرده سخن بگوید. با این حال یک استثنا وجود داشت. احتشام السلطنه^{۱۷} در یک سخنرانی شدید و فصیح که متن آن زود در تمام شهر منتشر شد، صدر اعظم و دوستانش را متهم ساخت که باعث ویرانی کشور هستند. سخنرانی او نه تنها پیوسته توسط صدر اعظم قطع می شد، بلکه وزیر دربار (امیر بهادر جنگ) مرید و هواخواه او نیز اعتراض می کرد که بر زبان آوردن چنین سخنانی خیانت است. سخنران بی باک و جسور را به مأموریت دور دستی فرستادند و وزیر تجارت^{۱۸} را که در موارد مختلف آشکارا به مدیریت موسیونوز اعتراض کرده بود به درخواست سفارت روسیه تبعید کردند و در نتیجه ظاهر انظم و آرامش برقرار شد.

در اواسط ماه مه (ربیع الاول ۱۳۲۴) شاه دچار سکت و فلج شد و از انجام وظایف خود باز ماند. اخباری که به شاه می رسید توسط وزیر دربار (امیر بهادر) مرتجع و همدست صدر اعظم تحریف می شد. احساس می شد که از مراجعه و درخواست از اعلیحضرت چیز زیادی عاید نخواهد گردید و در اواسط ماه ژوئن (ربیع الآخر ۱۳۲۴) با عزیمت شاه به بیلاق در هیجانات مردم وقفه ای پیدا شد. این دوره سکون و آرامش تا

همراهی نکنند. در پانزدهم ژوئیه (۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۴) روحانیون شهر را ترك کردند و شب را در مسجدی در سر راه قم به سر بردند. از این مسجد علما اعلامیه‌ای صادر کردند و تهدید نمودند که اگر شاه به وعده‌های خود عمل نکند و اصلاحات را انجام ندهد و صدراعظم را معزول ننماید دسته جمعی به اماکن مقدسه می‌روند و به این ترتیب پایتخت را بدون رهبری مذهبی خواهند گذارد و امور شرعیه را متوقف خواهند کرد.

در ظاهر به نظر می‌رسید که حکومت پیروز شده است. شهر در دست سربازان بود. رهبران مردم فرار کرده بودند. شاه در دست مخالفین آنها بود. چشم‌انداز آینده برای مردم وخیم به نظر می‌رسید. به آنها نشان داده شده بود که حتی قتل سید اولاد پیغمبر و حرمت مسجد مانع و رادعی برای مخالفان و دشمنان آنها نخواهد بود. درست است که مسجد از طرف نظامی‌ها اشغال نشده بود، اما آن را محاصره کرده بودند و اجازه نمی‌دادند غذا و آذوقه به آنجا برده شود. بازار در اشغال سربازان بود و به نظر نمی‌آمد که جایی برای تحصن باشد.

در چنین اوضاع و احوالی مردم بر آن شدند که به روشی مقدس از رسوم قدیمی و در واقع باستانی، یعنی روش «بست نشینی» متوسل شوند. در سال ۱۸۴۸ رجال و اعیان کشور به منظور عزل و تبعید وزیر ظالم یعنی حاجی میرزا آقاسی به سفارتخانه‌های انگلیس و روس متحصن شدند و از آن پس مرسوم شد اشخاصی که از مظالم حکومت خود شکایت و نظمی دارند به سفارتخانه‌ای متحصن شوند. در همین اواخر شیخ الرئیس واعظ معروف در سفارت عثمانی «بست» نشست و وقتی آنجا را ترك گفت که سفیر عثمانی برای او تأمین گرفت. از آنجا که همه راهها مسدود بود تصمیم گرفتند به این وسیله متوسل شوند.

در تاریخ نهم ژوئیه (۱۹۰۶) (۱۶ جمادی الاول ۱۳۲۴) یعنی قبل از کشته شدن سید و توقیف واعظ که در یازدهم (۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴) اتفاق افتاد، آقاسید عبدالله فعال‌ترین علما ۲۰ نامه‌ای خطاب به مستر گرانت‌دف (کاردار سفارت انگلیس) نوشت و کمک مؤثر سفارت دولت اعلیحضرت (انگلیس) را درخواست نمود. طبق دستور، مستر گرانت‌دف پاسخ داد برای سفارت انگلیس بکلی غیر ممکن است که به هر طریق بتواند از نهضتی که هدف آن ضدیت با حکومت شاه است پشتیبانی کند. در تاریخ شانزدهم (۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۴) یعنی بعد از حوادث فوق‌الذکر، آقاسید عبدالله در شب عزیمتش نامه دیگری به مستر گرانت‌دف نوشت که در آن گفته شده بود به منظور اجتناب از خونریزی بیشتر، علما به اماکن مقدسه عزیمت می‌کنند و اظهار امیدواری نموده بود که در مبارزه‌شان با بی‌رحمی و ظلم از همدردی و موافقت او برخوردار باشند.

دو روز بعد، یعنی در تاریخ هیجدهم ژوئیه (۲۵ جمادی الاول ۱۳۲۴) دو نفر به محل سفارت (انگلیس) در قلعه واقع در ۷ مایلی شهر آمدند و پرسیدند در صورتی که مردم در محل سفارت انگلیس در تهران

«بست» بنشینند آیا کاردار سفارت برای بیرون کردن آنها به نیروی نظامی متوسل خواهد شد یا از رو آوردن رفقایشان به محوطه سفارت جلوگیری خواهد کرد؟ مستر گرانت‌دف اظهار امیدواری کرد که آنها به چنان تدبیری متوسل نشوند اما افزود با توجه به این که حق «بست نشینی» در ایران يك رسم مشروع و قدیمی است، چنانچه آنها وارد سفارت شوند، در توان او نیست که برای بیرون کردنشان به زور متوسل شود یا نیروی نظامی را وادار به اخراج آنها سازد.

مستر گرانت‌دف بلافاصله وزیر امور خارجه^{۲۱} را از جریان مطلع نمود؛ به هر حال به نظر می‌رسد که او موضوع را تا اندازه‌ای با رضایت تلقی کرده باشد. در هر صورت هیچ اقدامی در جلوگیری از آنچه بعداً پیش آمد صورت نگرفت.

عصر روز نوزدهم ژوئیه^{۲۲} (۲۶ جمادی الاول ۱۳۲۴) پنج‌نفر از روحانیون و بازرگانان وارد سفارت شدند و شب را در آنجا گذرانند. به زودی عدّه آنها افزایش یافت بطوری که در دوم سپتامبر (۱۱ رجب ۱۳۲۴) تعدادشان به حدود ۱۴۰۰۰ نفر در باغ سفارت رسید. رفتار آنها در نهایت نظم و ترتیب بود. نظم و سازماندهی جمعیت متحصن با سران اصناف بود که برای جلوگیری از ورود اشخاص غیر مجاز به محوطه سفارت تدابیری اتخاذ کرده بودند. چادر و خیمه‌ها برپا شد و برای محل غذاخوری و ساعات غذا خوردن پیش‌بینی‌های لازم به عمل آمد. هزینه آنها را بازرگانان عمده برعهده گرفتند.^{۲۳} صدمه‌زبانی که عمدی باشد به باغ سفارت وارد نشد، هر چند البته وضع باغچه در ظاهر لگدمال و خراب شد و روی درختان باغ هم کنده‌کاری‌هایی شده که باقیست. کلنل داگلاس وابسته نظامی از ساختمان‌های سفارت مواظبت می‌کرد، ولی احتیاجی به این کار نبود. خود متحصنین نظم را حفظ و مراعات می‌کردند.

مستر گرانت‌دف گزارش مفصلی از مذاکرات پیچیده‌ای که پس از آن صورت گرفت تهیه کرده است. دولت در مقابل خواسته‌های مردم پاسخ‌هایی برای مستر گرانت‌دف فرستاد که برای آنها قرائت کند. نامه‌ها و ابلاغیه‌های دولت با استهزاء مردم روبرو می‌شد. سرانجام به نظر رسید که چاره‌ای جز توسل به شخص شاه نیست. مردم قاطعانه اظهار می‌داشتند تا هنگامی که خواسته‌هایشان تأمین نشود در سفارت باقی خواهند ماند، زیرا سفارت تنها جای امن برای آنهاست و بر این عقیده بودند که تا شاه از اوضاع واقعی اطلاع حاصل نکند در خواست‌های آنها مورد توجه لازم قرار نخواهد گرفت. آقای گرانت‌دف با کسب اجازه از دولت انگلیس به وزیر امور خارجه (ایران) اعلام کرد که درخواست شرفیابی (به حضور شاه) دارد. وقت شرفیابی روز سی ژوئیه (۸ جمادی الثانی ۱۳۲۴) تعیین گردید، با این حال این شرفیابی صورت نگرفت. فرمانده چند فوج از سربازان مقیم تهران که وزیر دربار و صدراعظم بیشتر متکی به آنها بودند هشدار داد که از آینده مخاطره‌آمیزی خبر می‌داد. فرمانده مزبور اعلام کرد که نیروهایش را برضد مردم به کار نخواهد برد و خود این نیروها نیز در وضعی هستند که می‌خواهند در سفارت انگلیس متحصن شوند. درباریان ناچار تسلیم

کاهش دهد. [سرانجام] با صدور فرمان مجددی آن را به صورتی در آوردند که در آن شرایط اصلی مشروطیت دیده نمی شد. صدراعظم سابق (عین الدوله) که در آن نزدیکی ها اقامت داشت و دفع الوقت می کرد، ناگهان به محل بیلاقی خود^{۲۸} که در نزدیکی محل سکونت شاه بود رفت و شاه از امضای نظامنامه انتخابات بکلی سر باز زد.

هیجانان مردم شدید بود. به مستر گران ت دف اخطار شد که مردم دوباره، و در صورت لزوم با زور، در سفارت متحصن خواهند شد. در حدود بیست و پنج نفر از رهبران در واقع در محل سفارت مأوی گزیدند. به نظر می رسید که بزودی دوباره اغتشاشاتی روی خواهد داد. در چنین اوضاع و احوالی مستر گران ت دف، طبق دستورهایی که از لندن به او داده شده بود، به ملاقات وزیر مختار روسیه رفت و او را به همکاری دعوت کرد تا توجه جدی حکومت ایران را به موضوع جلب نمایند. وزیر مختار روسیه موافقت کرد خود مذاکره و اقدام کند، اما در انجام هر اقدام مشترکی تردید نمود و طفره رفت. بطوری که به همکار فرانسویش گفته بود، اقدام مشترک بطور ضمنی می توانست حاکی از آن باشد که موضع او پیروی از موضع کاردار انگلیس است. در هر حال، نتیجه اقدام از طرف دو سفارتخانه آن بود که دستور داده شد صدراعظم سابق (عین الدوله) عازم خراسان شود و نظامنامه انتخابات امضاء و منتشر گردد. اکنون پیروزی به دست آمده و فقط انتشار نظامنامه انتخابات در سرتاسر کشور باقی مانده بود تا بلافاصله انتخابات صورت گیرد. بیشتر حکام از این کار سر باز زدند و در نتیجه رهبران مردم در تبریز، رشت و مشهد بعنوان اعتراض تهدید نمودند که در کنسولگریهای انگلیس «بست» خواهند نشست. در این موقع من (اسپرینگ ریس وزیر مختار انگلیس) وارد تهران شدم و طبق دستورهایی که به من داده شده بود، به کنسولهای انگلیس تلگراف کردم رهبران مزبور را در صورت امکان از اینکه در اختلافات خودشان با حکومت به مأموران انگلیس متوسل شوند منصرف سازند و در عین حال بطور خصوصی و غیر رسمی به حکومت ایران هشدار دادم. جنبش مردم رفته رفته کاهش یافت و انتخابات ایالات بالنسبه به آرامی صورت گرفت. در همین موقع تصمیم گرفته شد که برای اجتناب از تأخیر، نمایندگان تهران در مجلسی بی آنکه منتظر نمایندگان ایالات بشوند جلسه ای تشکیل دهند و در نتیجه نخستین جلسه مجلس جدید در حضور روحانیون و درباریان و نمایندگان خارجی توسط خود شاه افتتاح شد. نمایندگان بلافاصله مشغول کار شدند و بزودی معلوم گردید که نمی خواهند نظر و خواسته آنها نادیده گرفته شود. مخالفتشان موجب گردید که حکومت نتواند کمکی مالی را که از طرف روسیه و انگلیس پیشنهاد شده بود بپذیرد.^{۲۹}

یادداشت ها

1. Sir F. Lascelles.

۲. از گزارش فرانک لاسلز به شماره ۲۶۱ مورخ ۲۲ دسامبر ۱۸۹۱ به لرد سالزبری وزیر خارجه انگلیس F.O, 539/56

شدند. صدراعظم استعفا کرد و عضدالملک^{۲۴} رئیس ایل قاجار عازم قم شد تا به علمای متحصن اطلاع دهد که شاه در خواست های آنها مبنی بر تشکیل يك مجلس ملی و تأسیس عدالتخانه را پذیرفته است.

اشکال عمده برای مستر گران ت دف در این هنگام آن بود که مردم اعتمادشان یکسره نسبت به حکومت سلب شده بود و از مذاکره با حکومت امتناع می کردند و فقط از طریق نمایندگی انگلیس حاضر به این کار بودند. وقتی حکومت برای اصلاحات پیشنهادی اعلام موافقت کرد، مردم پاسخ دادند و عده های حکومت را قبول نخواهند کرد مگر آنکه دولت پادشاه انگلستان آن را تأیید و تضمین کند. البته این ترتیب امکان نداشت. گران ت دف طبق دستور (دولت متبوع خود) به متحصنین اطلاع داد که نمی تواند کار بیشتری برای آنها انجام دهد و به کلی از تضمین اجرای فرامین شاه خودداری ورزید. پس از آن حکومت سعی کرد مستقیماً به توافقی دست یابد. این کوشش به ناکامی انجامید. رهبران مردم، فرامین شاه را با این عنوان که مبهم یا مجمل و نارساست، رد کردند و آنها را در هر جای شهر که چسبانده شده بود پاره و لگدمال می نمودند.

در چنین موقع خطر ناکی، حکومت مجدداً به مستر گران ت دف متوسل شد و کمک و یاری او را درخواست کرد. به پیشنهاد گران ت دف جلسه ملاقاتی در منزل صدراعظم تازه یعنی وزیر امور خارجه سابق^{۲۵} با حضور نمایندگان حکومت و رهبران مردم تشکیل شد. پس از بحث و گفتگوی طولانی که مستر گران ت دف در آن شرکت و اظهاری نمی کرد مگر آنکه از او سؤال کنند، توافقی حاصل شد و فرمان اصلاح شده ای منتشر گردید که در آن صریحاً وعده تشکیل يك مجلس منتخب ملی با حق قانونگذاری داده شده بود. این فرمان اصلاح شده برای جمع متحصنین در سفارت انگلیس قرائت گردید و مردم با شور و شوق آن را پذیرفتند. در همان روز علما موافقت کردند که از قم (به تهران) بازگردند و محوطه سفارت نیز خالی شد. در روز شانزدهم اوت (۲۵ جمادی الثانی ۱۳۲۴) شب هنگام علما در میان شور و شعف مردم به تهران بازگشتند و در روز هیجدهم (۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۴) جلسه ملاقات بزرگی در محوطه کاخ بعنوان مقدمه مجلس ملی تشکیل شد. مجلس را شیخی^{۲۶} که توقیف او آغاز مبارزه برای آزادی بود افتتاح کرد. این شیخ بر سکویی ایستاد و تشکیل مجلس را اعلام نمود. در تاریخ نوزدهم اوت (۲۸ جمادی الثانی ۱۳۲۴) يك جلسه ملاقات فراموش ناشدنی بین علمای بازگشته (از قم) و شاه صورت گرفت. در این جلسه دو نفر از رهبران روحانیون^{۲۷} در حضور گروه قابل ملاحظه ای از علما در رفتار با پادشاه خود را در وضعی مساوی با او قرار دادند و وقتی اعلیحضرت خیر خواهانه آرزو کرد که ایشان «خدمتگزاری به او ادامه دهند»، آنها در حالی که حضار می شنیدند در پاسخ گفتند به او خدمت نمی کنند بلکه خدمتگزار خود و ملت هستند. با این حال، گروه مرتجع امید خود را از دست نداد و هفته بعد را مصروف آن کرد که کم کم تمام مواعید شاه را

۳. میرزاعلی اصغر خان امین السلطان پسر یک روستایی شمیرانی یعنی آقا ابراهیم خان امین السلطان سابق بود که از خدمتگزاری در اصطبل سلطنتی به مقام وزارت رسید. میرزاعلی اصغر خان خدمات دولتی را تقریباً از ۱۵ سالگی در دربار بعنوان فراش خلوت و رئیس کارپردازی آغاز کرد. ابتدا وزیر دربار و در سال ۱۳۰۲/۱۸۸۵ وزیر اعظم شد. در سال ۱۸۸۸ عنوان صدراعظمی یافت و رفته رفته تمام قدرت و مقامات دولتی را به دست آورد. پس از مرگ ناصرالدین شاه، در ۲۴ نوامبر ۱۸۹۶ معزول و به قم تبعید شد ولی در سال ۱۸۹۸ پس از برکناری امین الدوله به تهران احضار و به سمت وزیر اعظم منصوب گردید و در ۱۵ اوت ۱۸۹۸ عنوان صدراعظمی به او داده شد. حس جاه طلبی و بلندپروازی بیشتر از آزمندی و مال اندوزی اوست. او مردی جسور و لافزن و خوش مشرب است و رفتاری فریبنده دارد. کمی فرانسه صحبت می کند. (در ۱۹۰۰) چهل و پنج ساله است. (از بیوگرافی همراهان مظفرالدین شاه که توسط گراهام کلوته گراهام کنسولیبار و کاپیتان اشناپایر دستیار وابسته نظامی سفارت انگلیس در سال ۱۹۰۰ تهیه گردیده است).

۴. گزارش مورخ ۱۵ اکتبر ۱۸۹۳ وزارت خارجه انگلیس

F.O.881/6462

5. Sir Henry Mortimer Durand.

که از ماه مه ۱۹۸۴ تا ۱۲ اکتبر ۱۹۰۰ وزیر مختار انگلیس در تهران بود.

۶. رویدادهای ایران و از جمله قیام مردم در مخالفت با امتیاز تنباکو و بعد مشروطیت ایران و دیگر حوادث عدم صحت این نظر را تأیید می کند. اگر مردم به روحانیون علاقه نداشتند چگونه به دنبال آنها به راه می افتادند؟

۷. مموارندم در ایندیا آفیس لندن، به شماره ۶۷۰۴.

۸. اولین مونت استوارت گرانت دف (Evelyn Mountstuart Grant Duff) (۱۸۶۳-۱۹۲۶). این شخص از سال ۱۸۹۳ تا سال ۱۹۰۶ متناوباً با مقام دبیر سومی تاریخی سفارت در تهران مأموریت داشته و از ماه مه ۱۹۰۶ تا ورود اسپرینگ رایس کاردار سفارت بوده است.

۹. این گزارش توسط سراسپرینگ رایس (Sir Cecil Spring Rice) (۱۸۵۹-۱۹۱۸) وزیر مختار انگلیس در تهران ضمن نامه‌ای به تاریخ ۲۹ ژانویه ۱۹۰۷ برای سردار دگری وزیر خارجه انگلیس فرستاده شده است.

سند شماره ۵۲۷۰ در اداره بایگانی عمومی لندن.

۱۰. سلطان عبدالمجید میرزا ملقب به عین الدوله نوه فتحعلی شاه که امیر آخور مظفرالدین میرزا ولیعهد بود و با یکی از دختران او ازدواج کرد. حکومت شهرهای مختلف را داشت. پس از مرگ ناصرالدین شاه همراه ولیعهد به تهران آمد و در دربار مظفرالدین شاه مقامی پیدا کرد. بعد از عزل امین السلطان در سال ۱۳۲۱ ه. ق در نتیجه اعمال نفوذ امیربهادر جنگ به صدارت رسید. با مشروطه و آزادیخواهان میانه‌ای نداشت. در زندگینامه او که چرچیل دبیر شرقی سفارت انگلیس آنرا تهیه کرده، آمده است که با اروپاییان مخالف است و آدم بی اطلاعی می باشد، اما بر شاه نفوذ زیادی دارد. متهم به اختلاس و زورستانی است و مردم از حکومت او رضایت نداشته‌اند.

۱۱. حسین پاشاخان معروف به امیربهادر جنگ پسر محمد صادق خان قراچه

داغی بوده که در سال ۱۸۹۰ آجودانباشی آذربایجان شد. در سال ۱۹۰۳ به سمت وزیر دربار مظفرالدین شاه منصوب گردید. چرچیل دبیر شرقی سفارت انگلیس در ژانویه سال ۱۹۰۵ در زندگینامه او نوشته است بدون تردید در حال حاضر امیربهادر بانفوذترین شخص در دربار مظفرالدین شاه می باشد و شب و روز خود را وقف خدمت به او کرده است؛ صدراعظم فعلی (عین الدوله) مقام خود را در نتیجه نفوذ او به دست آورده است. نفوذ او بر مظفرالدین شاه بیشتر بواسطه صدای خوب او در شاهنامه خوانی و تظاهر به دینداری و تعصب در اعتقادات مذهب شیعه است.

۱۲. ملك منصور میرزا شعاع السلطنه پسر دوم مظفرالدین شاه متولد ۳۰ مارس ۱۸۸۰ (۱۸ ربیع الاخر ۱۲۹۷). در سال ۱۸۹۷ میلادی در ۱۷ سالگی به حکومت گیلان رسید ولی چون پدرش متوجه عدم صلاحیت او شد به تهران احضار گردید. به زبان فرانسه صحبت می کند (کنل پیکوت وابسته نظامی سفارت انگلیس، بیوگرافی (F.O. 881/7028 ص ۳۴). مهدی بامداد می نویسد شعاع السلطنه دیوار والی فارس شد ولی به تحریک قوام الملکی ها مردم بر او شوریدند. عین الدوله در زمان صدارت می خواست او را به جای محمدعلی میرزا ولیعهد کند ولی به واسطه مخالفت روسها موفق نشد. شعاع السلطنه از ثروتمندان ایران شمرده می شد. (تاریخ رجال ایران. ج ۴، ص ۱۵۶).

۱۳. جنگ روسیه و ژاپن که از فوریه ۱۹۰۴ تا سپتامبر ۱۹۰۵ طول کشید و سرانجام با شکست روسیه (یک دولت قدرتمند اروپایی) و پیروزی ژاپن (یک دولت آسیایی)، بامیانگیری ثو دور روزولت رئیس جمهور آمریکا به انعقاد عهدنامه پرتسموت در ۵ سپتامبر ۱۹۰۵ منجر گردید.

۱۴. منظور حاجی سیدهاشم قندی از بازارگان سالخورده تهران است که در روز دوشنبه ۱۴ شوال ۱۳۲۳ (۱۱ دسامبر ۱۹۰۵) به دستور علاءالدوله حاکم تهران او را دستگیر کردند و به جرم گران فروشی به فلک بستند و در بی آن بازار تهران بسته شد.

۱۵. منظور دستخط مظفرالدین شاه است. متن آن که بعنوان عین الدوله نوشته شده به شرح زیر است:

جناب اشرف اتابک اعظم،

چنانکه مکرر این نیت خودمان را اظهار فرموده ایم ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب تر است و این است بالصراحه مقرر می فرمائیم برای اجراء این نیت مقدس قانون معدلت اسلامیه که عبارت از تعیین حدود و اجراء احکام شریعت مطهره است باید در تمام ممالک محروسه ایران دایر شود بر وجهی که میان هیچیک از طبقات رعیت فرقی گذاشته نشود و در اجراء عدل و سیاسات بطوری که در نظامنامه این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظه اشخاص و طرفداریهایی بی وجه قطعاً و جداً ممنوع باشد. البته به همین ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع فصول آنرا ترتیب و بعرض برسانید تا در تمام ولایات دائر و ترتیبات مجلس آنهم بر وجه صحیح داده شود و البته این قبیل مستدعیات علماء اعلام که باعث مزید دعاگویی ما است همه وقت مقبول خواهد بود. همین دستخط ما را هم به عموم ولایات ابلاغ کنید. شهر ذی قعدة ۱۳۲۳». به نقل از احمد کسروی. تاریخ

۱۶. منظور شاهزاده ابوالحسن میرزا معروف به شیخ‌الرئیس پسر محمد تقی میرزا حسام‌السلطنه پسر هشتم فتحعلی شاه است. شیخ‌الرئیس در سال ۱۲۶۴ متولد شد و در سال ۱۳۳۶ در تهران درگذشت. این شخص با آنکه گاهی از هیئت حاکمه انتقاد و اظهار آزدیخواهی می‌کرد، در میان مردم و روحانیون وزن و موقعیتی نداشت. (مهدی بامداد. تاریخ رجال ایران. ج ۱. ص ۴۲).

جرج چرچیل دبیر شرقی سفارت انگلیس ضمن شرح تشکیلات جاسوسی بانک استقراری روس در ایران می‌نویسد: موسیو گراب (M. Grube) مأمور مالی روسیه در ایران از بانی‌ها و اشخاص معروفی مانند شیخ‌الرئیس و حاجی سیاح و دوستان آنها که همه دارای تمایلات بایی‌گری هستند استفاده می‌کند. (ضمیمه نامه شماره ۱۵۳ مورخ ۱۶ اوت ۱۹۰۴ آر تورهاردینگ وزیر مختار انگلیس به لردلتزداون وزیر خارجه انگلیس).

۱۷. محمودخان قاجار (احتشام‌السلطنه) پسر محمدرحیم‌خان علاءالدوله در حدود سال ۱۸۶۵ متولد شد. در سال ۱۸۸۴ رئیس غلامان‌شاهی، از ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۲ حاکم زنجان، در سال ۱۸۹۵ سرکنسول در بغداد، در سال ۱۸۹۷ معاون وزیر امور خارجه، و از ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۶ وزیر مختار ایران در برلین بود که به تهران احضار گردید. بواسطه سخنرانی در شورای وزیران که بهر باست عین‌الدوله صدراعظم در ماه مه ۱۹۰۶ (ربیع‌الاول ۱۳۲۴) تشکیل شده بود شهرتی پیدا کرد. در آن سخنرانی آشکارا از اصلاحات اساسی حمایت کرد و خطاب به حاضران گفت مردم در زیر بار ظلم هیئت حاکمه ناله می‌کنند و اگر اصلاحات دامن‌داری صورت نگیرد انقلابی روی خواهد داد. به علت این صراحت، بلافاصله او را به عنوان نماینده ایران در کمیسیون مرزی ایران و عثمانی به مرز غربی تبعید کردند. اتابک سابق (میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان) احتشام‌السلطنه را به تهران احضار کرد تا او را در اصلاحات یاری دهد اما دو ساعت پس از ورود او به تهران، امین‌السلطان به قتل رسید. ظاهر آمدن او با راه و مصممی است و می‌گوید قصد دارد تمام توانش را وقف مردم ایران کند. او در دهم سپتامبر ۱۹۰۷ (۲ شعبان ۱۳۲۵) با اکثریت زیاد بهر باست مجلس شورای ملی انتخاب گردید.

(بیوگرافی که چرچیل تهیه کرده، ضمیمه نامه شماره ۲۰۴ مورخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷ اسپرینگ ریس وزیر مختار انگلیس در تهران).

۱۸. منظور میرزا جوادخان سعدالدوله وزیر تجارت است که ابتدا مدعی آزدیخواهی بود ولی بعد به همکاری با محمد علی شاه پرداخت و سید عبدالله بهبهانی او را خائن نامید و مظنون به شرکت در قتل اتابک (امین‌السلطان) شد. با موافقت وزیر مختار روسیه در سال ۱۹۰۷/۱۳۲۵ به وزارت امور خارجه رسید.

۱۹. ظاهر منظور حاج شیخ محمد واعظ می‌باشد که سید نبوده است. حاج شیخ محمد واعظ را به دستور عین‌الدوله صدراعظم در قراولخانه نزدیک مدرسه حاج ابوالحسن معمار زندانی کردند. وقتی طلاب مدرسه مزبور برای آزادی حاج شیخ محمد باسربازان وفرمانده آنان به نام احمدخان به مشاجره و نزاع پرداختند در نتیجه شلیک گلوله احمدخان طلبه جوانی به نام سید عبدالحمید بقتل رسید. در پی این واقعه مردم جنازه سیدمقتول را به مسجدشاه بردند و بازارها بسته شد.

۲۰. سید عبدالله بهبهانی پسر مرحوم سید اسمعیل بهبهانی تحصیل کرده در نجف. روزهای جمعه در مدرسه محمدخان سهسالار (سهسالار قدیم) موعظه

می‌کند و به مسائل شرعی مردم می‌پردازد. مرد خیلی عالم و باسواد نیست و مجتهدان دیگر او را همطر از خود نمی‌دانند، اما دارای عقاید خیلی لیبرال و آزدیخواهانه است. در هنگام اغتشاشات رژی نقش عمده‌ای به نفع رژی بازی کرد و از حکم میرزا احسن شیرازی مبنی بر تحریم استعمال تنباکو اطاعت ننمود و بدین جهت مورد طعن و لعن همکارانش قرار گرفت. برای کوشش‌های او در کمک به رژی دولت علیاحضرت (انگلیس) يك ساعت طلا به او اهدا کرد. چهار پسر دارد که یکی از آنها بواسطه رفتار افتضاح آمیزش مورد انکار و نفی پدر قرار گرفته است. در حال حاضر (سال ۱۸۹۸ میلادی) در حدود پنجاه سال دارد. (کنلن بیکوت و ابستنه نظامی سفارت انگلیس، بیوگرافی F.O. 881/7028 ص ۲۹).

۲۱. منظور از وزیر خارجه میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله است که بعد به صدارت رسید.

۲۲. در متن انگلیسی، بهم چاپ شده که باید نوزدهم باشد.

۲۳. از جمله این بازرگانان حاجی محمدتقی بنکدار بود.

۲۴. علیرضاخان ملقب به عضدالملک برادر مهدعلیا و دائی ناصرالدین شاه بود. ابتدا در دربار محمدشاه غلام بچه بود. حاکم مازندران و وزیر عدلیه شد. از ملاگان ثروتمند بود. در سال ۱۲۹۰ ایلخان ایل قاجار گردید. در واقعه رژی نقش رابط بین ناصرالدین شاه و علما، و در انقلاب مشروطیت نقش رابط بین مظفرالدین شاه و علمای بازی می‌کرد. سواد چندانی نداشت ولی از شاهزادگان خوشنام بود. پس از پناهندگی محمد علی شاه به سفارت روس، چون احمدشاه خردسال بود، به نیابت سلطنت منصوب شد و در رمضان سال ۱۳۲۸ هـ. ق. در ۹۰ سالگی در تهران درگذشت.

۲۵. منظور میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله است. میرزا نصرالله‌خان از نوادگان حاج عبدالوهاب نائینی از هفده سالگی به خدمت وزارت امور خارجه درآمد و در سال ۱۸۹۳ به معاونت وزارت خارجه منصوب شد. امین‌السلطان صدراعظم در سال ۱۸۹۹ او را به سمت وزیر امور خارجه تعیین کرد. این مقام را تا سال ۱۹۰۶ به عهده داشت و در این سال پس از برکناری عین‌الدوله به صدارت رسید. مهدی بامداد می‌نویسد: میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله مردی بود بسیار زرنگ و مطیع مافوق، موقع شناس، محرومیت دیده و رنج کشیده که از مرحله پائین به مقامات بالا رسید. (تاریخ رجال ایران. ج ۴. ص ۳۵۱).

۲۶. منظور مرحوم حاج شیخ محمد واعظ است.

۲۷. منظور مرحوم سید عبدالله بهبهانی و مرحوم سید محمد طباطبایی است.

۲۸. محل بیلاقی عین‌الدوله ظاهر امبارک آباد بوده است.

۲۹. این قسمت که تحت عنوان «خلاصه حوادث ایران در سال ۱۹۰۶» تهیه شده، با حذف یا تعدیل بعضی مطالب در کتاب آبی انگلیس مجلد شماره CD (4581) که برای پارلمان انگلیس به چاپ رسیده (صفحه ۱ تا ۵) آمده است. کتاب آبی مزبور توسط میرزا سید ابوالقاسم و میرزا محمودخان و میر حسن خان اصفهانی به فارسی ترجمه و در سال ۱۳۳۰ هجری قمری در تهران چاپ شده است، اما چون متأسفانه ترجمه فارسی دقیق و صحیح نیست و قسمت‌هایی از آن حذف یا تحریف شده ناچار متن آن از ضمیمه گزارش محرمانه مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۰۷ سراسپرینگ ریس وزیر مختار انگلیس ترجمه گردید و توضیحاتی در حواشی آورده شد.